

## از کرزان تا نیشابور

## نگاهی به چند چار قاش: رباعیات کرزانی و خیام

صالح افشار تویسرکاتی

برای آگاهی بیش‌تر مخاطبین محترم به کتاب دانشنامه‌ی پروفیسور امین، صفحه‌ی ۶۵ مراجعه کنند. نیز در همین باب تقلید و محاکات آن، به ترجمه‌ی فن شعر بوطیقای ارسطو برای اولین بار از منابع اروپایی به دیوان پروفیسور امین صفحه‌ی ۳۴ رجوع شود که جوهره‌ی شعر را در طرز سخن و متافیزیک لفظ (وزن) سبک ساختاری بلاغی شعر: همراه ارکان متافیزیکی آن تخیل و اندیشه شرح داده است.

هرچند که زندگی پر از شور و شر است

هم سهم من از آن ز همه بیش‌تر است

از زندگی خویش ندارم گله‌یی

چون شور و شر اسباب حیات بشر است

امین

تا دغدغه‌ی کشف حقیقت داری

یک لحظه کجا خیال راحت داری

با پای خودت میان آتش رفتی

از سوختنت چرا شکایت داری

افشار

مگر نه شاعر همانند نقاش، گاه از صحنه‌های محسوس به یکی از حواس ظاهر بشری، از قبیل مظاهر طبیعی، و پدیده‌های عالم ناسوت، چونان دشت‌ها و جنگل‌ها و باغات و مزارع و کوه‌ها و چمنزارها در فصول چهارگانه، و زمانی از مصنوعات دست و اندیشه‌ی انسانی و موقعی هم از تأمل در آفرینش و جلوه‌های رنگارنگ و متنوع آن، نظیر جمادات و نباتات و حیوانات و انسان‌ها، به اخذ مایه‌های نخستین هنر آفرینش «کلمه» می‌پردازد. (گاه بسیط گاه مرکب)

و این‌ها همه تاثیرپذیر از محیط اطراف، و دیدن و شنیدن آثار هنری دیگر شاعران و هنرمندان انتزاع از طبیعت مصنوعات بشری داستان‌های کهن اساطیری - حکایات و امثال، روایات و اخبار قرآن

□ همان‌طور که در ابتدای مقدمه پس از ذکر خیری از حکیم عمر خیام نیشابوری آوردم، نظر پروفیسور سید حسن امین، این معدن اللطائف که الحق هم عالم است و هم عامل (در کتاب دانشنامه‌ی شعر، صفحه‌ی ۶۵) این است که ادراک و شناخت دارای انواعی از حسی، عقلانی و خیالی است. شناخت حسی - کشف قوانین جاری طبیعت، موضوع علوم طبیعی‌ست و شناخت عقلانی موضوع فلسفه است. و شناخت خیالی، موضوع هنر است. همراه پولاریزم و پارادکس. هرچند صاحب دایرةالمعارف ایران‌شناسی، اندیشه را وسیع‌تر و سهل و ممتنع شرح می‌دهد؛ از قول ارسطو:

متافیزیک شعر، تخیل و اندیشه است. و از نظر سبک‌شناسی قول استاد بهار تاثیر و تقلید را تایید می‌نماید. در نتیجه از نظر صنایع لفظی و معنوی (قول ارسطو): هر شاعر، بلکه هر فردی از افراد در گفتار و نوشتار خود، دارای سبک ویژه‌یی‌ست. و از نظر افلاطون، تا امروز سبک به کیفیتی اطلاق می‌شود که صاحب آن سبک در بیان مقصود خود به الگوی لفظی مستقلى دست یافته است. (دانشنامه‌ی شعر، پروفیسور امین سبزواری، ص ۵۵)

هر لحظه نهم بر غلط خلق انگشت

هر روز کنم باز ز رندان کف و مشت

باری چو سخن‌هام درست است و درشت

این جامعه‌ی نخبه‌کش‌ام خواهد کشت

پروفیسور امین

با این‌که نکرده‌ام به کندو انگشت

روی سر من ریخته زنبور درشت

این بخت که خفته‌اش چنین بی‌رحم است

بیدار اگر شود مرا خواهد کشت

مجید افشاری

از قول ابن عربی عالم عقل و روح و معانی عالم شهادت عالم حس و حرف و ماده، دنیای بینابینی به نام عالم مثالی وجود دارد که برزخ آن دو عالم است. و هر دو عالم را در خود دارد.

## برای مولای پرهیزگاران علی (ع)

امیراصلان شکوهی

من از کودکی به حضرت علی (ع) اعتقاد و ارادات خاصی داشتم و این عشق و اخلاص را مادرم با تلقین و تکرار در نهاد من پروراند و به قول شهریار (اعصاب من به ساز و نوا کوک کرده بود)

این اعتقاد هم‌چنان در من قوت دیرین خود را حفظ کرده است و در تنگناهای زندگی همواره به حضرت امیر پناه برده و از او مدد خواسته‌ام که هر بار گره‌های کور کار را گشوده (بر منتهای همت خود کامران)م گردانیده است.

در سال ۱۳۸۱ در شب ولادت حضرت علی (ع) خالصانه به پیشگاهش پناهنده شدم و چکامه‌ی زیر حاصل آن شب مراد است که آرامش روانی مرا از نو به من بازگرداند:

آن‌جا که حکم قبضه‌ی شمشیر ستم بود  
شمشیر تو در داوری و عدل حکم بود  
منشور گرانقدر تو بر مالک‌اشتر

فرمان فرروپاشی بنیاد ستم بود  
آن تیغ که آهیخت به محراب عبادت  
عکس‌العمل قدرت شمشیر قلم بود  
دانی که کجا راند به لب «فزت و ربّ»

صبحی که به فردوس برین هشت قدم بود  
آن بازوی شمشیرکش خیبر و صفین  
تفسیر جوانمردی و توصیف کرم بود

کس را نسزد در حرم کعبه ولادت  
کاین شان به قناده‌ی مولود حرم بود  
آن روز ز جام از می حق مست ابد شد

کندر صف تاریخ نه جمشید و نه جم بود  
بر خاتم دین خاتم انگشتر مولا  
در جلوه‌ی معراج تجلی ارم بود  
آن نور تجلی ز چراغ احدیت

هرچند عرب بود شب‌افروز عجم بود  
آن روز علی (ع) بود که جز خالق هستی  
سرتاسر گیتی همه در کتم عدم بود  
تا دامنه‌ی حشر بود سرو صفت راست  
قدّی که به سجاده‌ی حق خاضع و خم بود

و احادیث و سیر در ادبیات از قدیم تا حال، همه‌ی ذهن شاعر را سیال و شفاف چون چشمه‌ساری جوشان زلال نموده است.

«مجید افشاری» همواره در زیر تاثیر یک عامل و انگیزه‌ی قوی ذوقی، به خلق و ابداع معانی و لفظی در بیان احساس در شعور ظاهر و باطن گاه و بی‌گاه در ضمیر ناخودآگاه و خارق‌العادت که از او سراغ دارم به ایجاد آثاری دست زده است و به مصداق این چاربرگ:

تقدیر که کار فتنه‌انگیز کند

کی شأن مرا حقیر و ناچیز کند

مانند قلم به زیر تیغش هستم

سر می‌برد و زبان من تیز کند

افشار

ما اهل کتابتیم و اهل قلمیم

در مغرب و مشرق به صداقت علمیم

کشتی نجات ما، خردورزی ماست

گر نوح نبی نه، ناخدای بلمیم

امین

هر چیز که هست شکل دنیا این است

خوب است، بد است، زشت و زیبا این است

باید که نوشت و مشق خود را خط زد

تکلیف شب تفکر ما این است

افشار

با خواندن هر کتاب مشغول شدم

درگیر هزار فکر مجهول شدم

گفتم بشوم امام صادق اما

رؤیای محال بود و بهلول شدم

\*\*\*

هرچند دچار بی‌پناهی شده‌ام

درگیر هزار فکر واهی شده‌ام

از شکل جدید زندگی خوشحالم

آب از سر من گذشته ماهی شده‌ام

\*\*\*

بی‌پشت مبادا که در عالم باشی

می‌خشکی اگر چشمه‌ی زمزم باشی

فردوسی و شاهنامه هم می‌خواهد

با زور نمی‌شود که رستم باشی

■ افشاری